بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 25 بهمن 1393

بحث در مورد روایت موثقه زراره بود. در موثقه زراره ذکر شده بود که اگر ورثه ضامن دین غرما بشوند، آنها مالک ماترک می شوند. حالا که مرحوم شیخ این را مالکیتش را به معنای جواز تصرف گرفته بود و الا اصل مالکیتش را ایشان از قبل هم قائل بود. حالا آن یک بحث در مورد اینکه مراد از مالک شدنشان بعد از ضمان آیا اصل المالکیه هست یا جواز تصرف و استقلال پیدا کردن و رفع حجب است حالا آن یک بحث فعلا به آن بحث کاری نداریم.

بحث عمده ما سر این جهت بود که حالا اصلا این ضمان یعنی چه اینجا؟ یک احتمال این بود که بگوییم مراد از ضمان، ضمان شرعی است.اگر ضمان را ضمان شرعی دانستیم این روایت اصلا با سایر روایات دیگر بحث هیچ گونه تعارض حتی تعارض بدوی هم ندارند. این روایت می گوید که اگر ورثه ضامن شدند و با ضامن شدن ورثه دین میت از ذمه اش ساقط شد طبیعتا ورثه مالک می شوند. خب ماترک بدون دین صدق می کند. خب این واضح است اگر .مراد از ضمان، ضمان شرعی باشد که نتیجه اش برائت ذمه میت باشد، خب حکم این جوری است. خب داشتیم در مورد این صحبت می کردیم که آیا مراد از ضمان در این روایت چیست. یک تقریب ممکن بود ذکر کنیم برای اینکه اینجا مراد از ضمان، ضمان شرعی نیست به دلیل اینکه در ضمان شرعی رضایت غرما شرط است و اینجا هیچ صحبتی از رضایت غرما نشده است. خب پاسخ این اشکال را این جور ممکن بود بدهیم که ضمان انصراف به ضمان شرعی دارد. و در ضمان شرعی رضایت غرما شرط است بنابر این به وسیله همین انصراف شرطیت رضایت غرما اخذ شده باشد. خب در پاسخ این جواب، این جواب را ممکن بود به آن اشکال شود. آن اشکال این هست که از بعضی روایات استفاده می شود که ضمان انصراف ندارد به ضمان شرعی. این روایتی که عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یموت و علیه دینٌ فیضمنه ضامنٌ للغرماء فقال اذا رضی به الغرما فقد برء ذمة المیت. اینکه امام علیه السلام در پاسخ قید زده اند که اذا رضی به الغرما فقد برء ذمة المیت این معنایش این است که در سوال سائل یضمنه ضامنٌ انصراف نداشته به خصوص ضمان مؤثر شرعی. این را این جوری ممکن بود بیان کنند. در پاسخ این مطلب چند گونه می شود پاسخ داد. یک پاسخ این هست که سؤالی که این سائل اینجا مطرح کرده است اینجا ممکن است ما به طور کلی بگوییم که ضمان انصراف دارد به ضمان شرعی. ولی این در صورتی هست که شخص اصل شرعیت ضمان را مورد سؤال قرار نداده باشد. اگر کسی نمی داند اصلا ضمان شرعی هست یا نیست سؤال می کند که ضمان مشروع هست یا نیست این ضمان شرعی را که نمی گوید مشروع است یا نیست. این ضمان به همان معنای عرفی را مورد سؤال قرار می دهد. طبیعتا امام علیه السلام در پاسخ باید شرایط مشروعیت را ذکر کنند و این منافات با این ندارد که به طور متعارف ضمان منصرف به ضمان شرعی باشد. ولی اگر کسی شک در اصل شرعیت داشته باشد طبیعتا ضمان عرفی مراد باشد. در مورد اوفوا بالعقود این بحث هست که آیا مراد از عقود چیست. آیا مراد عقود شرعی است یا عقود عرفی است؟ خب آقایان معمولا می گویند که کسانی که قائل به صحیح هستند می گویند مراد عقود شرعی است و بحث صحیح و امر را اینجا هم پیش می کشند. همین آقایانی که در اوفوا بالعقود مراد از اوفوا بالعقود، عقود صحیح شرعی است در احل الله البیع این را نمی گویند. چون احل الله البیع اصل مشروعیت بیع را می خواهبگوید. این معنا ندارد بگوییم که بیع مشروع شرعی حلال است. خب بیع مشروع شرعی که اخذ شده است در آن حلیت و اینها ضرورت به شرط محمول است. این که اگر سوال سائل ممکن است ما بگوییم که ضمان به طور کلی انصراف دارد به ضمان شرعی ولی به شرطی که سؤال از شرعیت ضمان نباشد. و اینجا چون سؤال از شرعیت ضمان است طبیعی است که امام علیه السلام در پاسخ باید قید کنند که در اینجا با توجه به اینکه سؤال از شرعیت ضمان هست خود همین کاشف از این است که ضمان به معنای ضمان عرفی اخذ شده است نه به معنای ضمان مؤثر شرعی و مفاد آن شبیه احل الله البیع می شود. یک جواب دیگر اینکه،

سوال: ضمان است...

پاسخ: ضمان هست عرفا که هست

سوال: نه شرعی؟

پاسخ: نه از آن در نمی آید

خب این یک نکته. نکته دوم اینکه ممکن است ما در این سؤال، باید دید منشأ سوال چیست. سوالی که سائل کرده است آیا سؤال از شرعیت ضمان هست یا سؤال از نحوه شرعیت ضمان هست؟ چون در ضمان یک بحثی است بین شیعه و سنی ها که حقیقت ضمان چیست. سنی ها ضمان را ضم ضمة الی ذمه می داند. می گویند کسی که ضامن می شود این ضمان باعث نمی شود که ضمه غرما فارغ شود. بلکه ضامن کأنه کسی که عهده دار می شود دو نفر هستند. یک دین وجود دارد هم آن کسی که بدهکار هست ضامن است و هم ضامن. دو نفر می شوند بدهکار. دو تا ضمه مشغول می شود. مشغولیت ذمه گسترش پیدا می کند. نه اینکه مشغولیت ذمه نسبت به بدهکار از بین می رود تبدیل می شود به مشغولیت ذمه ضامن. خب این سائل ممکن است با توجه به آن ذهنیتی که در میان عامه هست سوالش این است که وقتی کسی ضامن می شود آیا چه نحوه ای است آیا به نحو ضم ذمه است یا نقل ذمه است چه شکلی است؟ نتیجه این بحث این است که اگر به نحو ضم ذمه باشد. هنوز ذمه میت مشغول است. ذمه میت که مشغول بود ارث نمی برد. چون ارث فرضش این هست که ذمه میت نباید مشغول باشد. تا وقتی که ادا نشده است آن دین به مجرد ضمان برائت ذمه میت وقتی نیست خب ماترک به ورثه نمی رسد. ولی اگر از باب نقل ذمه باشد ماترک به ورثه می رسد. خب سؤال سائل این است که اینکه ضمان حاصل می شود چه شکلی است که در نتیجه می خواهد آن ثمره ای که این ضمان دارد را بار کند. امام علیه السلام، خب یک احتمال این است که سؤال این هست. در اینجا ممکن است حتی ضمان مراد ضمان شرعی باشد. سؤال سائل. ولی امام علیه السلام برای اینکه تأکید کنند، حالا من نمی دانم فتوای عامه در مورد آن ضمانی که آنها قائل هسدند که ضم ذمه به ذمه است آنها ممکن است اصلا نتیجه چیز را قائل نباشند. چون آن اگر ضم ذمه به ذمه باشد شاید خیلی وجهی نداشته باشد که آن غرما رضایت داشته باشند. غرما چون هم می توانند از آن بدهکار بگیرند هم از این طرف بگیرند. یک توسعه ای برای غرما این ایجاد می شود به خلاف جایی که ما قائل به نقل ذمه باشیم در صورتی که نقل ذمه باشیم خب شما می خواهید که طلبکار را ملزم کنید که سراغ بدهکار نرود. بیاید سراغ ضامن. خب طبق قاعده باید آن غریم راضی باشد. ممکن است آن بدهکار راحت تر بتواند ادا کند تا این ضامن. مجرد اینکه ضامن ضمان می شود عقلایی اش هم این نیست. اگر ضمان را مفهوم عقلایی اش این باشد که ما می خواهیم ذمه بدهکار را فارغ کنیم و ذمه ضامن را مشغول کنیم عقلایی اش این است که او راضی باشد طلبکار. ولی اگر ازباب ضم ذمه به ذمه باشد مشغولیت اصلا معلوم نیست که معتبر باشد. حالا باید مراجعه کرد من مراجعه نکردم علی القاعده عقلایی اش این است که این لازم نباشد امثال اینها. بنابراین وقتی سائل از کیفیت شرعیت سؤال می کند این شرعیتی که برایش مفروغ عنه است این شرعیت در آن رضایت طلبکار نخوابیده است. طبیعتا امام علیه السلام باید قید اذا رضی به الغرما را ذکر کند در این فضایی که کیفیت شرعیت را نمی داند. این منافات با این ندارد که در جایی که شخص از جهت کیفی، به طور متعارف منصرف باشد به آن شرعی، آن شرعیتی که نزد ما قائل هست. این شرعیتی که اینجا در سؤال سائل اخذ شده است شرعیتی هست که هم با شرعیت اهل تسننی می سازد و هم با شرعیت شیعه که نقل ذمه به ذمه و ضم ذمه به ذمه هر دو می سازد. پس در سؤال سائل رضایت غرما اخذ نشده است. طبیعی است که امام علیه السلام در پاسخ رضایت غرما را اخذ کنند. پس این هم یک نکته دوم. نکته سوم حالا فرض کردیم که نه، سؤال سائل از کیفیت هست و می گوید سؤالش این هست که آن، مثلا سؤال این است که اثر ضمان شرعی که هست چیست؟ مراد از سؤالش هم یضمنه ضامنٌ یعنی یضمنه ضامنٌ بضمان المؤثر شرعا عند المامیه. سؤال را این جوری تصریح شما در نظر بگیرید. اگر چنین هم باشد این که مراد از یضمنه ضامنٌ خصوص ضمان شرعی مؤثر عند الشیعه است این به نصوصیت که نیست. به اطلاق است. به انصراف است. خب امام علیه السلام برای اینکه نکند کسی توهم خلاف کند برای اینکه تأکید کند برای اینکه این ظهوری که در سؤال سائل هست و انصراف اطلاقی که در سؤال سائل هست می خواهد تصریح کند. امام علیه السلام ممکن است سؤال سائل هم انصراف داشته باشد به صورت رضایت غرما. ولی صورت رضایت غرما را امام علیه السلام می خواهد روی آن تأکید کند برای اینکه این اشتراط رضایت از دلالت انصرافی و اطلاقی که از باب ظهور است به یک دلالت نصی که صریح بشود تبدیل شود. مجرد اینکه امام علیه السلام این قید را مطرح می فرماید معنایش این نیست که در سؤال سائل انصراف نداشته است. بله نصوصیت نداشته است حتما هم همین جور است. چون قید رضایت شما می گویید که باید لغو نباشد. لغو هم نیست. سؤال سائل هم ظهور هم داشته باشد حالا از دو جهت اول اگر غمض عین کنیم بگوییم ظهور د ارد در انصراف به ضمان مؤثر شرعی عند الامامیه. نتیجه بحث این است که ظهور است دیگر. امام علیه السلام می خواهد این ظهور را تبدیل کند به نصوصیت. پس بنابراین منافات با ادعای ظهور انصرافی ضمان در ضمان شرعی مؤثر عندنا ندارد. خب این کل این اشکالات این قسمت تمام شد. خب اصل آن اشکالی را که ما مطرح می کردیم دو تا پاسخ داشت. اشکال این بود که در روایت اگر بخواهد ضمان، ضمان شرعی باشد باید قید رضایت غرما را ذکر کرده باشد. در روایت قید رضایت غرما ذکر نشده است. خب این بحث ها همه حاشیه آن مطلب. جواب دومی اصل آن اشکال دارد. آن جواب دوم که کی گفته است که رضایت غرما شرط است؟ ممکن است ما بگوییم که رضایت غرما شرط نیست ولو در جایی که آن کسی که ضامن هست خود ورثه باشند. ما بگوییم که اگر ورثه ضامن باشند رضایت غرما شرط نیست. رضایت غرما اگر غیر از ورثه باشند شرط است. ولی رضایت غرما اگر ورثه باشند شرط نیست. این را پاسخ دوم بود. این پاسخ دوم را داشتیم بررسی می کردیم. این پاسخ دوم مبتنیبر این بود که ما برگردیم روایت هایی که در ضمان نسبت به مال میت وارد شده است را بررسی کنیم. روایت هایی که در مورد ضمان مال میت واقع شده است خب دو تا روایتش را خواندیم و یک جمع بدوی گفتیم ممکن است بین اینها وجود داشته باشد. یکی روایت عبدالله بن سنان که شبیه همان هم حسن بن صالح ثوری نقل کرده بود. یکی روایت اسحاق بن عمار. در روایت حسن بن صالح ثوری عرض کردم حسن بن صالح ثوری بعید نیست وثقاتش را هم بشود اثبات کرد. حسن بن محبوب از حسن بن صالح ثوری خیلی روایت می کند. حسن بن صالح ثوری به خصوص با توجه به اینکه صاحب مقاله فاسده هست اگر وثاقت نداشته باشد هیچ وجهی ندارد که حسن بن محبوب از او نقل کند. یک شخص معروفی است شناخته شده است گمنام نیست. حسن بن صالح ثوری جزو معاریف است و در حتی کتاب های فقه اهل تسنن هم فتاوای این حسن بن صالح ثوری احیانا نقل می شود ما پارسال یا امسال بود که در مسئله حجب و اینها حجب قاتل و اینها بعضی فتواهایش را از عامه نقل می کردیم که فتواهای خاصی که دارد. هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه یک شخص معروفی است. این حسن بن صالح ثوری. و اینکه صاحب یک مقاله فاسد هم هست معروف است. اینکه رأس زیدیه صالحیه باشد. حسن بن محبوبی که از اصحاب اجماع است و از بزرگان امامیه است اولا مجهول الحال نمی تواند این باشد. بگوییم از یک ادم فاسد المذهب دروغگو اخذ حدیث کرده باشد این مطمئن است آدم که چنین نیست. اگر ثقه باشد خب می گوید ولو فاسد المذهب هست وثاقتش را کافی می دانسته است می گوید خب ثقه است و حسن بن محبوب خبر موثق را معتبر می دانسته است خب اخذ کرده است. مثل مثلا ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی که از نحوه رفتارشان استفاده می شود که اینها از امامیه اخذ می کردند از غیر امامیه اخذ نمی کردند نبوده است. حسن بن محبوب از غیر امامیه هم اخذ می کرده است ولی غیر امامیه ای که ثقه نیست وجه عقلایی ندارد برای اخذش. اینکه خیلی روشن این است که می شود حسن بن صالح ثوری را ما وثاقتش را با اکثار روایت حسن بن محبوب استفاده کنیم. این بحث اکثار غیر از آن اکثار کلی است ها. حتی اگر ما قائل به اکثار کلی هم نباشیم، در خصوص روایت، چون اکثار کلی ممکن است اشکال اقای خوئی مطرح شود مثلا اصالة العداله باشند قدما بنابراین اکثار روایت اجلّاء صحیح نباشد. اصالة العداله شرطش این است که امامی باشد. بحث اصالة العداله یا اولا اصالة العداله شرطش امامی بودن است ثانیا مجهول الحال بودن است. و در مورد حسن بن صالح ثوری نه امامی بودن مطرح است و نه مجهول الحال بودنش برای حسن بن محبوب می تواند مطرح باشد. این است که ما منهای بحث اکثار روایت اجلاء و امثال اینها روایت حسن بن محبوب را کاشف قطعی بر وثاقت حسن بن صالح ثوری در نزد حسن بن محبوب می دانیم و بعید نیست این را بشود توثیق کرد.

سوال: یعنی با استدلال حتی اگر یک روایت هم نقل می کرد باید بپذیریم

پاسخ: نه آن معلوم نیست. آن یک روایت نقل کردن یک جایی بوده است و با هم بوده اند و یک روایت شنیده است نقل می کند. یک روایت اینکه حتما، اولا اینکه این روایت های زیاد دارد پیداست که رفته است پیش او و اخذ حدیث کرده است و بعد این اخذ حدیث را آمده است نقل کرده است. این مشکل است که با یک روایت مطلب را تمام کنیم.

ما با این طریق وثاقت حسن بن صالح ثوری را اثبات می کنیم الآن نمی دانم در رساله عددیه حسن بن صالح هست، به نظرم اقای خوئی و اینها از رساله عددیه شیخ مفید نمی دانم آن زیاد بن ابو الجارود است یا حسن بن صالح است اینها اگر ملاحظه کنید در حسن بن صالح بن حی ثوری ایشان وثاقتش را از کجا اثبات می کند، چیزی ندارد؟ کامل الزیارات؟

شاگرد: نه فقط بحث از اتحادش کرده است

استاد: از کامل الزیارات هم چیزی نقل نکرده است؟ خب این نکته را هم ضمیمه کنم شیخ طوسی در مورد همین حسن بن صالح ثوری در تهذیب و استبصار این جور که در خاطرم هست در بعضی جاها که می خواهد روایتش را نپذیرد تنها نکته ای که ذکر می کند می گوید زیدی است. هیچ در مورد اینکه ضعیف است و امثال اینها ذکر نمی کند. ظاهرا متروک العمل بما یختص حدیثه آن چیز زیدی بودنش است. یعنی چون زیدی بودن متروک العمل بما یختص بحدیثه هست نه اینکه می خواهد بگوید که دو تا مشکل است یکی اینکه زیدی است یکی اینکه متروک العمل. چون زیدی است و با آن چیز هایی که یختص بروایته. یختص امامیه یعنی بر خلاف او چیز کرده اند مرادش ظاهرا این است که مشکل وثاقت نداشته است. از آنجا هم شاید بشود استفاده کرد که به عنوان ضعیف شناخته نمی شده است. خب بگذریم. حالا علی ای تقدیر در این روایت که خب سند اولش روایت عبدالله بن سنان هست که سند پوست کنده و بی دغدغه و بی اشکال است و سند دومش را بپذیریم یا نپذیریم همین بحث حسن بن صالح ثوری است. خب این یک روایت بود. روایت دوم روایت اسحاق بن عمار بود که روایت اسحاق بن عمار بنابر تحقیق روایت اسحاق بن عمار امامی ثقه است. من شاید قبلا هم این را گفتم ولی عیب ندارد یک مروری در روایت اسحاق بن عمار هم، اصلا تاریخچه روایت اسحاق بن عمار هم سریع تکرار شود اشکال ندارد. اسحاق بن عمار را شخی طوسی در فهرست خود اسحاق بن عمار ساباطی ذکر کرده است که گفته است فطحیٌ الا ان له کتاب معتبر. یا الا انّ کتابه معتمدٌ یک همچین تعبیری. ثقةٌ و اصله معتمد. فطحیٌّ ثقةٌ و اصله معتمد. در فهرست شیخ به این، فطحیٌّ ثقه و اصله معتبر. رجال نجاشی گفته است که اسحاق بن عمار صیرفی کوفی هیچ از فطحی بودنش صحبت نکرده است و از وثاقتش گفته است و هو فی بیت کبیر من الشیعه و برادر زاده هایش را معرفی کرده است و هیچ صحبت از فطحی بودن در شرح حالش نیست. علامه حلی در خلاصه بین دو عبارت نجاشی و فهرست شیخ جمع کرده است. کأنه این جوری گفته است که شیخ طوسی شهادت صریح بر فطحی بودن می دهد ظاهر عبارت نجاشی این هست که فطحی نیست و امامی است. ما کأنه به صراحت کلام شیخ طوسی از ظهور عبارت نجاشی در امامی بودن اسحاق بن عمار رفع ید می کنیم نتیجه این بحث این است که ما می گوییم فطحیٌّ ثقه. نسبت به وثاقتش که هر دو متفق القول هستند نسبت به مذهبش شیخ طوسی صریح در فطحی بودن است و نجاشی ظاهر در امامی بودن است. ما به قرینه صراحت کلام شیخ از ظهور کلام نجاشی رفع ید می کنیم. این گویا ظاهرا کلام علامه رو این مبنا است. این مبنا بعد از علامه پذیرفته شده بوده است. تا زمان شیخ بهائی. مرحوم شیخ بهائی که می رسند می گویند این حرف های شما مبتنی بر این است که اسحاق بن عمار ساباطی که در فهرست شیخ هست با اسحاق بن عمار کوفی صیرفی که در رجال نجاشی هست یکی باشند. تا بگوییم به ظهور کلام شیخ طوسی از ظهور کلام نجاشی ما رفع ید می کنیم نه، چه کسی گفته است که اینها یکی هستند؟ اینها دو تا هستند یکی کوفی است و یکی ساباطی است و کوفه و ساباط دو شهر هستند و به هم ربطی ندارند. بنابراین ما دو تا اسحاق بن عمار داریم. یکی اسحاق بن عمار کوفی صیرفی که امامی است به ظهور کلام نجاشی و ثقه است به نص کلام نجاشی. یک اسحاق بن عمار ساباطی هم داریم که آن هم فطحی ثقه است به نص کلام شیخ طوسی در فهرست. این دیدگاه شیخ بهائی مدتها دیدگاه دارج بوده است. بنابراین، آهان زمانی که شیخ بهائی این دیدگاه را بیان کرد یک نتیجه برایش بار می شد آن این است که اسحاق بن عمار های مطلق که در اسناد هست نیازمند به بررسی سندی می شد. چون اگر کسی روایت های موثق را یا کلا قبول نمی کرد و در صحت خبر و اعتبار خبر صحت مذهب را شرط می دانست خب واضح است که اسحاق بن عمار ساباطی طبق این مبنا فطحی است و باید مشخص شود که آیا اسحاق بن عمار، اسحاق بن عمار ساباطی هست یا نیست. یا روی یک مبنای دیگری که بعضی ها دارند که موثقات در عرض روایات صحیحه نیستند. حجت هستند ولی به شرطی که معارضه با روایت های صحیحه نکنند باز هم تفکیک بین اسحاق بن عمار ساباطی و اسحاق بن عمار کوفی صیرفی لازم هست. بنابراین بحث تمییز مشترکاتش دیگر در کتاب های بعد از شیخ بهائی مطرح می شود. این مطلب بوده است تا زمان علامه بحر العلوم. علامه بحر العلوم یک مطلب خیلی مهمی را متذکر شده است که این مطلب متأسفانه با وجود مطلب خیلی مهم بودنش در بعضی از کلمات بعد از ایشان هم احیانا مورد توجه قرار نگرفته است. مرحوم علامه بحر العلوم فرموده اند که قبل از اینکه ما ببینیم که این دو نفر یک نفر هستند یا نیستند یک نکته ای را باید مدنظر داشته باشیم آن این است که شیخ طوسی در فهرست یک تعبیری در مورد اسحاق بن عمار کرده است که در هیچ جا سابقه ندارد و آن اسحاق بن عمار ساباطی. هیچجا ما اسحاق بن عمار را با قید ساباطی نه در کتب شیخ و نه در اسناد ما در هیچ جا این را ندیدیم. این چطور شده است که اسحاق بن عمار به عنوان ساباطی معرفی شده است؟ ایشان از اینجا بحث را شروع می کند می گوید این که ما می بینیم که ایشان اسحاق بن عمار را ساباطی معرفی می کند به نظر می رسد که اشتباهی است که ایشان تصور کرده است که اسحاق بن عمار پسر عمار ساباطی است. عمار ساباطی، عمار بن موسی الساباطی هست و در شرح حالش به فطحی بودن خودش و خانواده اش اشاره شده است و ذکر شده است که حتی در کتب فرق الشیعه اشاره شده است که بعد از اینکه امام صادق از دنیا می روند در مدت کوتاهی عده زیادی از شیعه ها به مذهب فطحیت اعتقاد پیدا می کنند ولی به تدریج با مراجعه به عبدالله افطح و متوجه شدن اینکه خیلی بی سواد هست و اینها آرام آرام از دور و برش دور می شوند و بعد از اینکه هفتاد روز بیشتر زنده نمی ماند و اولاد هم نداشته است بقیه هم که چیز بودند چیز می شوند. بعد از مرگش تنها عمار ساباطی و خاندانش باقی می مانند. و اهله، نمی دانم تعبیری که عین تعبیرش را یادم نیست که در فرق الشیعه نوبختی در مورد این هست که آن کسانی که طرفدار عبدالله افطح باقی می مانند عمار ساباطی و خاندانش و اطرافیانش قرار می گیرند. مرحوم علامه بحر العلوم می گویند که شیخ طوسی یک اشتباه کرده است این اشتباهش، اشتباه دیگری را به دنبال آورده است و همه این بحث ها از اینجا ناشی شده است. ایشان خیال کرده است که اسحاق بن عمار پسر عمار ساباطی است. در حالی که اینها دو نفر هستند. عمار ساباطی عمار بن موسی الساباطی است. اسحاق بن عمار، عمار بن حیان صیرفی است. پدر اسحاق عمار بن عیان است ولی عمار ساباطی، عمار بن موسی الساباطی است ولی شیخ تصور کرده است که اینها یکی هستند و فطحی بودن اشتباهی است ناشی از اشتباه اول شیخ.

سوال: بعید می دانیم که عمار بن موسی پسری به نام اسحاق داشته.

پاسخ: توجه نکته اش را نکردید. اسحاق بن عمار صیرفی اسحاق بن عمار حیان است. و این اسحاق بن عمار حیان به هر حال با اسحاق بن عمار موسی الساباطی یکی نیستند. یعنی در واقع پسر، اسحاق بن عمار بن حیان پسر عمار بن موسی نیست. این مقدارش که مسلم است دیگر. خب این مطلب را هم ضمیمه به این نکته کنیم که اصل اینکه دو نفر مؤلف وجود دا شته باشد و هر دو اسمشان اسحاق بن عمار باشد. یکی اش را شیخ طوسی متوجه شده باشد او ذکر کرده باشد نجاشی ذکر نکرده باشد. دیگری را نجاشی متوجه شده باشد و ذکر کرده باشد شیخ ذکر نکرده باشد. اصل این هم فی نفسه بسیار مستبعد است.

سوال:....

پاسخ: شاید آمده باشد من حالا ادله ایشان را، احتمالا هم آمده باشد.

این هم نکته دیگری که این نکته دیگر برای رد آن بیان شیخ بهایی هم کافی است. شیخ بهائی که تصور کرده اند که اینها دو نفر هستند خب یکی از نقض هایش این است که چطور می شود که دو نفر باشند هیچ در نجاشی یک اش را متوجه شده است شیخ متوجه نشده است. شیخ دیگری را متوجه شده است و نجاشی متوجه نشده است. بعد در اسناد هم بسیار نادر اسحاق بن عمار صیرفی یا الکوفی وارد شده است. غالبا اسحاق بن عمار مطلق است. اگر در یک طبقه واحد دو نفر به نام اسحاق بن، اولا این نکته را هم ضمیمه کنم اسحاق، اسم بسیار مشهوری نیست. مثل محمد و علی و حسن و حسین نیست. خب شهرتش از اینها کم تر است. عمار هم اصلا اسم معروفی نیست. دو نفر به نام اسحاق داشته باشیم عمار داشته باشیم و هر دو هم از اصحاب امام صادق علیه السلام باشند نفس این خودش خیلی مستبعد است و اینکه بگوییم این دو نفر را یکی اش را شیخ متوجه نشده است و یکی را نجاشی متوجه نشده است. یکی دیگر هم نجاشی متوجه شده و شیخ متوجه نشده است. در اسناد هم هیچ جا خیلی به صورت نادر با مشخصات ذکر شده است. ساباطی که اصلا وارد نشده است صیرفی و کوفی هم تک و توک است. همه اینها ما را به این نتیجه می رساند که یک نفر هستند. و آن احتمالی که مرحوم و حید بهبهانی ذکر کرده است آن احتمال کاملا احتمال به جایی هست و احتمال صحیحی است. این نکته را هم ضمیمه کنم این احتمالی هم که شما مطرح کردین این که عمار بن موسی ساباطی پسری داشته باشد به نام اسحاق و در هیچ جایی از وجود همچین پسری صحبتی نشده باشد و در هیچ جا این اسحاق بن عمار از عمار ساباطی روایت نداشته باشد حالا پسری داشته باشد شما باید این جور هم فرض کنید که این پسر از پدرش اصلا روایت نکرده است یا مثلا سنش انقدر کوچک بوده است که اسحاق بن عمار که در اسناد هست از اسناد امام صادق است، عمار ساباطی هم از اصحاب امام صادق است. بگوییم با وجودی که اینها پدر و پسر هستند هیچ روایتی هم از او نشده است. هیچ جایی هم از هیچ، اینها چیزهایی هست که مطمئنا مطلب، مطلب نادرستی است و احتماش نمی رود. بنابراین، مجموع این مطالب ما را به این نتیجه می رساند که اسحاق بن عمار یک نفر هست و آن یک نفر امامی هست. این نکته را هم ضمیمه کنم نجاشی در ترجمه اسحاق بن عمار و نه در شرح حال های مربوط به برادرانش هیچ صحبتی از فطحی بودن نمی کند. و نجاشی و هو فی بیتٍ مشهور بیت من الشیعه نشانگر این است که نجاشی اینها را می شناخته است. بحث سر این نیست که اطلاق صرف باشد که نجاشی اینها را اصلا نمی شناخته است. نجاشی را کامل می شناخته است و اسم پدر و اسم جد و برادرزاده ها و مشخصاتش و اینکه اصلا اصل آن استدلالی که گفته بود که با نصوصیت کلام شیخ از ظهور کلام نجاشی رفع ید می کنیم خیلی بیشتر از ظهور است اینجا. اصل آن استدلال هم استدلال ناتمامی است.

سوال: اگر کسی را نشناسد نجاشی بناش بر این است که سکوت کند یا ابراز کند؟

پاسخ: اگر فطحی باشد ذکر می کند. اگر نشناسد ممکن است بگوییم که متوجه نشده است. نجاشی فطحی بودن این جور نیست که دلالت کلام نجاشی بر امامی بودن اسحاق بن عمار صیرفی بالاتر از ظهور است. یک چیزی شبیه نص است و نمی شود با قرینه عبارت شیخ طوسی عبارت نجاشی را تصرف کرد. حالا این نکته را هم

سوال: حالا به غیر از این مورد کلا اگر نجاشی کسی را نشناسد ذکر می کند که من نمی شناسم

پاسخ: من جایی ندیده ام.

سوال: پس می شود گفت که چون ذکر نکرده پس شیعه بوده است؟

پاسخ: از معاریف ایشان می گوید که در مورد معاریفی که مستبعد هست که نشناسد همین جور است. این نکته را حالا وقت گذشته است فقط یک نکته را من ضمیمه کنم و آن این است که من یک مؤیدی برای فرمایش مرحوم علامه بحر العلوم در بعضی از یادداشت هایم ذکر کرده ام و آن این است که یک جایی شیخ طوسی به جای عمار ساباطی اسحاق بن عمار تعبیر کرده است. یک روایت را باید می نوشته است بهذا الاسناد عن عمار ساباطی نوشته است بهذا الاسناد عن اسحاق بن عمار. در جلد اول تهذیب. هیچ توجیهی به نظر نمی رسد این تبدیل عمار ساباطی به اسحاق بن عمار البته دو جا این تبدیل رخ داده است یعنی به جای عمار ساباطی اسحاق بن عمار به کار رفته است که یک جای آن توجیه دارد. یک جای آن چون بعدش روایت اسحاق بن عمار است آن قاطی شدن بین دو روایت توجیهش هست ولی یک جای آن هیچ توجیهی به نظر نمی رسد به جای عمار ساباطی اسحاق بن عمار ذکر کردنش الا اینکه بگوییم شیخ طوسی این دو تا را پدر و پسر می دیده است و در ذهن مبارک شیخ طوسی بین اینها یک تلازم مفهومی وجود داشته است. یکی از مناشی اصلی تحریفات تداعی معانی است. از یک معنا وقتی معنای دیگر تداعی کند، از این به آن معنا ذهن انسان سرایت می کند. ذهن انسان پرش می کند از یکی به شخص دیگر. یکی از مناشی تدابیر معانی ارتباط فامیلی، مثلا پدر و پسر بودن. عمار ساباطی را که طرف می بیند ذهنش می رود روی اسحاق بن عمار که پسرش است و به جای عمار ساباطی اسحاق بن عمار را می نویسد. این خودش مؤید این است که در ذهن مبارک شیخ طوسی بین اسحاق بن عمار و عمار ساباطی یک نوع پیوند مفهومی وجود داشته است که همین مؤید فرمایش علامه بحر العلوم است که این مطلب را تأیید می کند. پس بنابراین روایت دوم، روایت اسحاق بن عمار روایت صحیح السندی هست حالا در مورد اسحاق بن عمار در بعضی کتب متأخر به جای فطحی بودن واقفی بودن را مطرح کرده اند. اشتباه فی اشتباه. آن که در قدما مطرح است فطحی بودنش است بعضی ها گفته اند اسحاق بن عمار واقفی است آن دیگر اشتباهٌ فی اشتباه. چون هر دو اینها فطحی و واقفی مذهب فاسد هستند اینها همان تداعی معانی است. گاهی اوقات در ذهنشان است که این مذهب فاسد داشت این مذهب فاسدی که در موردش مطرح بود فطحی بودن است. اصلا در موردش نیست. خب حالا این روایت های این باب را من دسته بندی کردم انشاءالله فردا صحبت می کنیم. و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد